

Submit Date: 24 July 2025

Revise Date: 06 December 2025

Accept Date: 13 December 2025

Initial Publish: 07 January 2026

Final Publish: 22 December 2026

The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law

Judicial Constructivism and Its Effects on Iran's Judicial Criminal Policy: Causes and Consequences

Ali Khaleghipoustchi¹, Abbass Sheikholeslami^{*2}, Majid Shayeganfard²

1. PhD Student, Department of Law, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

2. Department of Law, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

* Corresponding Author's Email: abbasssheikholeslami@iau.ac.ir

ABSTRACT

Criminal policy in Iran, due to its multi-source legal structure and the prominent role of the judiciary, is influenced by judicial interpretation and meaning-making to a greater extent than in many other legal systems. Judicial constructivism, as an approach that emphasizes the active role of judges in producing meaning, developing criminal concepts, and regulating practical procedures, constitutes one of the fundamental elements shaping Iran's criminal policy. The purpose of this study is to explicate the theoretical foundations of constructivism, analyze the manner of its manifestation in judicial decisions, and examine its effects and consequences on the country's criminal policy. The present study has been conducted using a descriptive-analytical method based on documentary research. The theoretical sources of constructivism, selected judicial decisions, criminal law doctrines, and jurisprudential principles have been analyzed and classified within a coherent theoretical framework. The data have been interpreted through qualitative analysis and theoretical conceptualization. The findings indicate that criminal reality in Iran is, to a significant extent, constructed within the judicial process. Statutory interpretation, identification of instances, development of concepts, evaluation of evidence, and the formation of judicial practices constitute the main manifestations of judicial construction. Particularly in the field of emerging crimes and legislative gaps, judges play a decisive role in the production and completion of meaning. This process entails dual consequences: on the one hand, it enhances the dynamism, flexibility, and efficiency of criminal policy; on the other hand, it entails the risk of excessive expansion of judicial discretion, inconsistency in judicial practices, and challenges to the principle of legality of crimes and punishments. Judicial constructivism is an unavoidable yet influential phenomenon in Iran's criminal policy. Managing and guiding this process through strengthening judicial training, developing unifying judicial practices, enhancing the transparency of judicial reasoning, and formulating interpretive guidelines is a necessary condition for the realization of criminal justice and the enhancement of criminal policy effectiveness.

Keywords: *judicial constructivism; criminal policy; statutory interpretation; judicial practice; criminal justice*

How to cite: Khaleghipoustchi, A., Sheikholeslami, A., & Shayeganfard, M. (2026). Judicial Constructivism and Its Effects on Iran's Judicial Criminal Policy: Causes and Consequences. *The Encyclopedia of Comparative Jurisprudence and Law*, 4(4), 1-19.



تاریخ ارسال: ۲ مرداد ۱۴۰۴
تاریخ بازنگری: ۱۵ آذر ۱۴۰۴
تاریخ پذیرش: ۲۲ آذر ۱۴۰۴
تاریخ چاپ اولیه: ۱۷ دی ۱۴۰۴
تاریخ چاپ نهایی: ۱ دی ۱۴۰۵

دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه

بر ساخت گرای قضایی و آثار آن در سیاست جنایی قضایی ایران؛ علل و پیامدها

علی خالقی پوستچی^۱، عباس شیخ الاسلامی^{۲*}، مجید شایگان فرد^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

۲. گروه حقوق، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

* پست الکترونیک نویسنده مسئول: abbasssheikholeslami@iau.ac.ir

چکیده

سیاست جنایی در ایران به دلیل ساختار چندمنبعی حقوقی و نقش برجسته دستگاه قضایی، بیش از بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر تحت تأثیر تفسیر و معناسازی قضایی قرار دارد. برساخت‌گرایی قضایی به عنوان رویکردی که نقش فعال قاضی را در تولید معنا، توسعه مفاهیم کیفری و تنظیم رویه‌های عملی برجسته می‌کند، یکی از عناصر بنیادین شکل‌دهنده سیاست جنایی ایران است. هدف این پژوهش، تبیین مبانی نظری برساخت‌گرایی، تحلیل نحوه تجلی آن در آرای قضایی، و بررسی آثار و پیامدهای آن در سیاست جنایی کشور است. پژوهش حاضر به روش توصیفی، تحلیلی و بر پایه مطالعه اسنادی انجام شده است. منابع نظری برساخت‌گرایی، آرای قضایی منتخب، نظریات حقوق کیفری و اصول فقهی تحلیل و در قالب یک چارچوب نظری منسجم طبقه‌بندی شده‌اند. داده‌ها از طریق تحلیل کیفی و مفهوم‌سازی نظری تفسیر شده‌اند. نتایج نشان می‌دهد که واقعیت کیفری در ایران به میزان قابل توجهی در فرایند قضایی ساخته می‌شود. تفسیر قانون، تشخیص مصادیق، توسعه مفاهیم، ارزیابی ادله، و شکل‌دهی رویه‌های قضایی مهم‌ترین مصادیق برساخت قضایی‌اند. به‌ویژه در حوزه جرایم نوپدید و خلأهای تقنینی، قاضی نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید و تکمیل معنا ایفا می‌کند. این فرآیند پیامدهای دوگانه دارد: از یک سو موجب پویایی، انعطاف‌پذیری و کارآمدی سیاست جنایی می‌شود و از سوی دیگر خطر گسترش بیش از حد اختیار قضایی، ناهمگونی رویه‌ها و چالش در اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها را به همراه دارد. برساخت‌گرایی قضایی پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر و در عین حال تأثیرگذار در سیاست جنایی ایران است. مدیریت و هدایت این فرآیند از طریق تقویت آموزش قضایی، توسعه رویه‌های وحدت‌بخش، شفاف‌سازی استدلال‌های قضایی و تدوین خطوط راهنمای تفسیری، شرط لازم برای تحقق عدالت کیفری و کارآمدسازی سیاست جنایی است.

کلیدواژگان: برساخت‌گرایی قضایی؛ سیاست جنایی؛ تفسیر قانون؛ رویه قضایی؛ عدالت کیفری

نحوه استناددهی: خالقی پوستچی، علی، شیخ الاسلامی، عباس، و شایگان فرد، مجید. (۱۴۰۵). بر ساخت گرای قضایی و آثار آن در سیاست جنایی قضایی ایران؛ علل و پیامدها. *دانشنامه فقه و حقوق تطبیقه*، ۴(۴)، ۱-۱۹.

مهمی از سیاست جنایی کشور، در عمل و نه صرفاً در قانون، توسط دستگاه قضایی شکل می‌گیرد. قاضی، در مواجهه با پرونده، به‌طور مستقیم با واقعیت‌های اجتماعی و انسانی روبه‌رو می‌شود و این مواجهه بر نوع برداشت او از قانون اثر می‌گذارد. وقتی قاضی در مقام تفسیر، «معنا» را بازآفرینی می‌کند، درواقع به تولید «واقعیت حقوقی» کمک می‌کند؛ واقعیتی که نه تنها بر سرنوشت افراد، بلکه بر جهت‌گیری‌های کلان سیاست جنایی کشور تأثیرگذار است (Alvarez et al., 2025). در غیاب سیاست جنایی مبتنی بر داده‌های علمی و بدون وجود قوانین جامع، این نقش برساختی دستگاه قضایی پررنگ‌تر می‌شود و ممکن است ساختار قدرت قضایی را در حوزه کیفری به‌گونه‌ای متحول سازد که پیامدهای آن برای عدالت کیفری، یکسانی رویه و پیش‌بینی‌پذیری حقوقی قابل چشم‌پوشی نباشد. از سوی دیگر، در سال‌های اخیر بسیاری از پرونده‌های مهم کیفری، مناقشات اجتماعی، و چالش‌های ناشی از جرایم نوظهور (مانند جرایم سایبری، اقتصادی پیچیده، محیط زیستی و اخلاقی) نشان داده‌اند که قضات گاه ناچارند از «نص» فاصله گرفته و به «برساخت‌های تفسیری» روی آورند. این ضرورت‌های عملی، بحث «نقش سیاست‌گذارانه قاضی» را مطرح می‌کند؛ جایی که تصمیمات قضایی فراتر از پرونده، به «معیار»، «رویه»، و حتی «قاعده» تبدیل می‌شوند و عملاً سیاست جنایی را جهت‌دهی می‌کنند (Azari & Mirmajidi, 2021). این وضعیت، پرسش‌هایی بنیادین را درباره حدود، آثار و پیامدهای برساخت‌گرایی قضایی در سیاست جنایی ایران مطرح می‌کند. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است که:

۱- برساخت‌گرایی قضایی چگونه سیاست جنایی قضایی ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این تأثیر چه آثار و پیامدهایی در حوزه عدالت کیفری، یکسانی رویه، و اصل قانونی بودن جرم و مجازات دارد؟

سیاست جنایی در هر نظام حقوقی بازتابی از ارزش‌ها، ساختار قدرت، شیوه مواجهه دولت با پدیده مجرمانه و نحوه تنظیم روابط افراد در جامعه است. در ایران، همچون بسیاری از کشورها، سیاست جنایی تنها محصول قانونگذاری نیست، بلکه نهادهای مختلفی در شکل‌دهی، اجرا، تفسیر و بازسازی آن نقش دارند. یکی از مهم‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین بازیگران در این عرصه، قوه قضاییه و به‌ویژه قاضی به‌عنوان کنشگر اصلی در مقام تفسیر و اعمال قواعد کیفری است (Mirmajidi et al., 2016). در دهه‌های اخیر، بحث درباره نقش «فعال» قاضی در تولید معنا، خلق هنجار، و شکل‌دهی رویه‌های قضایی افزایش یافته و توجه پژوهشگران علوم اجتماعی، حقوق کیفری و فلسفه حقوق را به خود جلب کرده است. این نقش فعال، که فراتر از اعمال صرف نص قانونی است، در ادبیات بین‌المللی با عنوان برساخت‌گرایی قضایی شناخته می‌شود؛ یعنی فرآیندی که در آن قاضی از طریق تفسیر، تأویل، توسعه مفاهیم و سامان‌دهی رویه‌ها در واقع بخشی از واقعیت حقوقی را می‌سازد (Rabi et al., 2025). برساخت‌گرایی قضایی از یک سو بر پایه این فرض شکل می‌گیرد که قواعد حقوقی، همچون سایر پدیده‌های اجتماعی، ماهیتی «ثابت» و «بی‌طرف» ندارند، بلکه در بستر گفتمانی، تاریخی و اجتماعی معنا می‌یابند. از سوی دیگر، این برداشت را تقویت می‌کند که قاضی نه تنها مجری قانون، بلکه معناساز و هنجارآفرین است (Mirmajidi et al., 2016). این مسئله در سیاست جنایی ایران، به‌ویژه در قلمرو حقوق کیفری، اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا نظام حقوقی ایران با پدیده‌هایی چون خلأهای قانونی، جرایم نوظهور، تعارض یا اجمال نصوص، و پیچیدگی‌های فقهی، حقوقی روبه‌روست. در چنین بستری، نقش قاضی در «پر کردن خلأها»، «تفسیر خلأخانه» و «ایجاد رویه‌های استاندارد» ناگزیر برجسته‌تر می‌شود. این پژوهش بر محور این حقیقت استوار است که بخش

ضرورت و اهمیت پژوهش در چند محور قابل تبیین است. نخست آنکه این موضوع به لحاظ علمی در ایران کمتر با رویکردی منسجم، میان‌رشته‌ای و انتقادی بررسی شده است. بسیاری از مطالعات سیاست جنایی بیشتر بر قانونگذاری متمرکز بوده‌اند و نقش قاضی به‌عنوان بازیگر فعال و تولیدکننده معنا مغفول مانده است. دوم آنکه فهم دقیق مکانیزم‌های برساخت‌گرایی قضایی می‌تواند شکاف میان نظریه و عمل را در علوم جنایی کاهش دهد و تصویر واقعی‌تری از سیاست جنایی موجود ارائه کند. سوم آنکه این پژوهش برای ارتقای کیفیت عدالت کیفری و دستیابی به رویه‌های قضایی منسجم اهمیت دارد؛ زیرا نشان می‌دهد که چگونه اختیارات گسترده یا تفسیرهای خلاقانه قاضی می‌تواند هم فرصت‌ساز و هم تهدیدآفرین باشد. چهارم آنکه در شرایط کنونی که جرایم نوظهور و پیچیده افزایش یافته‌اند، شناخت سازوکارهای برساخت قضایی می‌تواند به اصلاح سیاست جنایی، حدگذاری اختیارات قضات، و تدوین معیارهای شفاف کمک کند.

مبانی نظری پژوهش

مفهوم برساخت‌گرایی^۱

برساخت‌گرایی یکی از رویکردهای بنیادین در علوم انسانی است که بر ماهیت ساخته‌شده و اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند. بر مبنای این دیدگاه، جهان اجتماعی چیزی نیست که به‌طور طبیعی و مستقل از فاعلان انسانی وجود داشته باشد، بلکه محصول کنش‌های متقابل، نظام‌های معنایی و الگوهای فرهنگی است که افراد در بستر آن‌ها زندگی می‌کنند (Burr, 2015). برساخت‌گرایی استدلال می‌کند آنچه انسان‌ها «واقعیت» می‌نامند، نتیجه فرآیندهای تاریخی، فرهنگی و گفتمانی است؛ فرآیندهایی که طی آن‌ها معنا تولید، تثبیت و بازتولید می‌شود (Akbari Beyragh et al., 2023). مطابق این دیدگاه، مفاهیمی چون هنجار، قانون، نقش اجتماعی، جرم، عدالت و حتی برداشت ما از

هویت فردی، پدیده‌هایی بدیهی یا طبیعی نیستند، بلکه برساخته‌های اجتماعی‌اند (Naghizadeh & Khoshkjan, 2013). به بیان دیگر، برساخت‌گرایی واقعیت اجتماعی را محصول نوعی همکاری ضمنی بین اعضای جامعه می‌داند؛ همکاری‌ای که در آن انسان‌ها از طریق زبان، نمادها، تعاملات و نظام‌های دانایی، به اشیا و پدیده‌ها معنا می‌بخشند (Luzik, 2019). نتیجه این فرآیند، شکل‌گیری ساختاری از معانی است که افراد آن را واقعی، طبیعی و بدیهی تلقی می‌کنند، حال آنکه این ساختار کاملاً اجتماعی و قابل‌تغییر است (Stones, 2000). اهمیت برساخت‌گرایی از آن‌جا ناشی می‌شود که نشان می‌دهد چگونه قواعد و نهادهای اجتماعی، از جمله حقوق، سیاست و اخلاق، نه از ماهیتی ثابت، بلکه از فرایندهای معنابخش جمعی نشئت می‌گیرند (Sadeghi Fasaee & Parvin, 2011).

ریشه‌های فلسفی برساخت‌گرایی را می‌توان در پدیدارشناسی، هرمنوتیک و سنت‌های انتقادی قرن بیستم دنبال کرد. در پدیدارشناسی هوسرل، تأکید بر «برساخته بودن جهان زیسته» و نقش فاعل شناسا در شکل‌دهی تجربه، زمینه‌ای معرفت‌شناختی برای برساخت‌گرایی فراهم کرد (Berger & Luckmann, 2020). هوسرل نشان داد که «جهان» آن‌گونه که تجربه می‌شود، در تعامل میان سوژه و ابژه شکل می‌گیرد؛ بنابراین معرفت، امری منفعل یا صرفاً کشف‌گر نیست. آلفرد شوتس، با تلفیق پدیدارشناسی هوسرل و سنت جامعه‌شناسی وبری، نقش تعیین‌کننده‌ای در انتقال بحث از سطح فلسفی به سطح اجتماعی ایفا کرد (Berger & Luckmann, 2020). او معتقد بود معانی در جریان کنش متقابل اجتماعی تثبیت می‌شوند و افراد جهان را نه بر اساس واقعیت عینی، بلکه مطابق «ذخیره دانایی اجتماعی» خود تفسیر می‌کنند. این تأکید بر بین‌الذهانی بودن واقعیت، به طور مستقیم در نظریه‌های برساخت‌گرایانه بعدی انعکاس یافت. در

¹ - Social Constructionism

حتی تصورات ما درباره «طبیعی بودن» رفتارها، در بستر تعاملات نمادین ساخته می‌شوند (Tavakkol, 2005). بنابراین، بر ساخت اجتماعی واقعیت نه فقط محصول گفتمان‌های کلان، بلکه حاصل کنش‌های خرد و روزمره افراد نیز هست. در کنار این نظریه‌پردازان، سنت‌های دیگری همچون گفتمان تحلیل لاکلا و موفه، نظریه‌های کنش ارتباطی هابرماس و رویکردهای پسا ساختارگرا نیز سهم مهمی در تقویت مبانی نظری بر ساخت‌گرایی داشته‌اند. نقطه مشترک تمام این رویکردها، نفی عینیت مطلق و تأکید بر ساختگی بودن معانی اجتماعی است. در بر ساخت‌گرایی، زبان صرفاً ابزار انتقال معنا نیست؛ بلکه سازنده واقعیت اجتماعی است (Sadeghi Fasaei & Parvin, 2011). زبان تعیین می‌کند که جهان چگونه دیده و تجربه شود. واژه‌ها نه تنها به اشیا اشاره می‌کنند، بلکه چارچوب فهم ما را شکل می‌دهند. به همین دلیل است که تغییر زبان، به معنای تغییر واقعیت اجتماعی تلقی می‌شود. برای مثال، نام‌گذاری پدیده‌ای به عنوان «جرم»، «انحراف»، «نقض قانون» یا «اختلاف مدنی»، در واقع تعیین نوعی صورت‌بندی گفتمانی است که پیامدهای عملی و حقوقی متفاوتی دارد (Tavakkol, 2005). گفتمان نیز به عنوان مجموعه‌ای از قواعد، معانی و صورت‌بندی‌ها، تعیین می‌کند که چه چیزی معتبر، قانونی یا طبیعی محسوب شود. گفتمان‌ها از طریق نظام‌های دانایی، معیارها و قواعد بیان، دایره معنا را محدود یا گسترده می‌کنند. در حوزه حقوق، گفتمان‌های فقهی، قانونی، اخلاقی، سیاسی و علمی هر یک واقعیت‌های متفاوتی از جرم، عدالت و نظم اجتماعی می‌سازند. قدرت در این میان نقش اساسی دارد؛ زیرا تعیین می‌کند کدام گفتمان هژمونیک شود و کدام معنا به عنوان «حقیقت» تثبیت گردد (Ghadami, 2011). فوکو نشان داد که قدرت نه صرفاً سرکوبگر، بلکه سازنده است؛ قدرت واقعیت می‌سازد، سوژه تولید می‌کند و هنجار ایجاد می‌کند. بنابراین، حقیقت چیزی نیست که

حوزه معرفت‌شناسی، نقدهای پسا صنعتی و پسا اثبات‌گرایان بر عینیت‌گرایی و ادعای وجود حقیقت ثابت، به رشد بر ساخت‌گرایی کمک کرد. فیلسوفانی چون کوهن در «ساختار انقلاب‌های علمی»، نشان دادند که حتی علم نیز بر پایه «پارادایم‌های» تاریخی شکل می‌گیرد و یافته‌های علمی وابسته به گفتمان مسلط هر دوره‌اند. بنابراین، شناخت و واقعیت چهره‌هایی اجتماعی و تاریخی دارند (Lopez & Scott, 2018).

بر ساخت‌گرایی در علوم اجتماعی

بر ساخت‌گرایی در قالب نظریه‌ای منسجم نخستین بار با انتشار کتاب «بر ساخت اجتماعی واقعیت» توسط برگر و لاکمن (۱۹۶۶) به اوج رسید. آنان نشان دادند که واقعیت اجتماعی سه مرحله اساسی دارد: برون‌سازی^۱، عینی‌سازی^۲، و درونی‌سازی^۳. در این فرآیند، انسان‌ها معانی را می‌سازند، این معانی در ساختارهای بیرونی تثبیت می‌شوند، و در نهایت به شکل بدیهیات اجتماعی در ذهن افراد بازمی‌گردند (Berger & Luckmann, 2020). اهمیت نظریه آنان در این است که ساختارهای اجتماعی را محصول کنش انسانی می‌داند، نه پدیده‌هایی مستقل و تغییرناپذیر. فوکو، در رویکردی متفاوت اما مکمل، بر ساخت‌گرایی را از منظر «قدرت/دانش» تبیین کرد. او با تحلیل گفتمان‌های تاریخی مانند پزشکی، روان‌پزشکی، جرم‌شناسی و حقوق، نشان داد که حقیقت و دانش همیشه محصول مناسبات قدرت‌اند. به نظر فوکو، گفتمان‌ها تعیین می‌کنند چه چیزی قابل گفتن، قابل دیدن و قابل اندیشیدن باشد. در نتیجه، واقعیت اجتماعی و حقوقی چیزی بیش از شبکه‌ای از رویه‌های گفتمانی نیست که دائماً بازتولید می‌شود (Mirmajidi et al., 2016).

اروینگ گافمن^۴ در چارچوب «تعامل‌گرایی نمادین»، بر نقش تعاملات روزمره و شیوه‌های ارائه خود در شکل‌گیری معانی اجتماعی تأکید کرد. گافمن نشان داد که هویت، نقش‌ها، قواعد و

³ Internalization

⁴ - Erving Goffman

¹ Externalization

² Objectivation

بیرون از مناسبات قدرت کشف شود، بلکه نتیجه برتری گفتمانی است که از طریق نهادها، سازوکارهای حقوقی، رسانه‌ها و دانش تخصصی اعمال می‌شود (Burr, 2015).

برساخت‌گرایی قضایی

برساخت‌گرایی قضایی یکی از رویکردهای نوین در نظریه حقوق است که نقش فعال قاضی را در تولید، بازآفرینی و تثبیت معانی حقوقی برجسته می‌سازد. در این رویکرد، قاضی نه صرفاً مجری قانون، بلکه کنشگری معرفتی و اجتماعی است که در فرآیند تفسیر و داوری، به خلق واقعیت حقوقی می‌پردازد. برساخت‌گرایی قضایی بر این فرض استوار است که حقوق، مفاهیم و قواعدی طبیعی یا فراتاریخی نیست، بلکه از طریق عمل تفسیری و رویه‌ای قضات در بستر گفتمان‌های حقوقی شکل می‌گیرد. بنابراین، هر رأی، هر تفسیر و هر تصمیم قضایی نه بازتاب بی‌طرفانه قانون، بلکه بخشی از فرآیند ساختن معنا و تثبیت نظم کیفری است (Mirmajidi et al., 2016). تاریخ اندیشه حقوقی نشان می‌دهد که نقش قاضی از همان آغاز، نقشی ایستا و منفعل نبوده است. حتی در نظام‌های حقوقی که بر اصل قانونی بودن تأکید می‌کنند، قاضی ناگزیر است در مواجهه با ابهام، اجمال، تعارض یا خلأ قانونی، به تفسیر و تکمیل قانون بپردازد. اما برساخت‌گرایی قضایی این نقش را از یک ضرورت تکنیکی به یک فرآیند معرفتی ارتقا می‌دهد و نشان می‌دهد که تفسیر قضایی، خود نوعی تولید معناست (Delmas-Marty, 2014). در این معنا، قاضی در فرآیند فهم قانون، نه تنها معنایی پنهان را کشف نمی‌کند، بلکه معنای مورد نیاز را «می‌سازد». این ساختن، نه خودسرانه، بلکه در چارچوب گفتمان حقوقی و با استفاده از ابزارهایی چون استدلال، اصول تفسیری و دانش حرفه‌ای صورت می‌گیرد.

برساخت‌گرایی قضایی ریشه در دو جریان عمده دارد: نخست، سنت‌های فلسفی جامعه‌شناختی که واقعیت اجتماعی را محصول معناسازی می‌دانند؛ و دوم، نظریه‌های حقوقی مانند رئالیسم حقوقی

و مکتب جامعه‌شناسی حقوق، که نقش عوامل اجتماعی و دیدگاه قضات را در تصمیمات حقوقی برجسته کرده‌اند (Stones, 2000). رئالیست‌های حقوقی آمریکایی مانند کاردوزو و هولمز معتقد بودند که آرای قضایی نه نتیجه منطق انتزاعی قانون، بلکه انعکاس داوری‌های ارزشی، تجربی و اجتماعی قضات است. این دیدگاه زمینه‌ای مناسب برای فهم برساخت‌گرایانه قضاوت فراهم ساخت (Friedlander, 2011). از نگاه برساخت‌گرایی قضایی، فرآیند قضاوت مجموعه‌ای از مراحل معناسازی است. قاضی ابتدا متن قانونی را در بستر پرونده و واقعیت اجتماعی موجود «تفسیر» می‌کند. اما این تفسیر، بر خلاف ظاهر خود، کشف معنای ثابت نیست، بلکه انتخاب معنایی از میان معانی ممکن و گاه ایجاد معنای جدید است. سپس این معنا از طریق رأی قضایی عینیت می‌یابد و در قالب یک تصمیم الزام‌آور تثبیت می‌شود. پس از آن، رأی قضایی در رویه‌ها، آموزش‌های حقوقی و ادبیات قضایی بازتاب پیدا می‌کند و به بخشی از نظم حقوقی تبدیل می‌شود (Sandu, 2010). این روند دقیقاً همان فرآیند «برونی‌سازی»، «عینی‌سازی» و «درونی‌سازی» است که برگر و لاکمن در سطح کلان اجتماعی توضیح داده‌اند، با این تفاوت که در اینجا کنشگر اصلی قاضی است. یکی از محورهای مهم در برساخت‌گرایی قضایی، ارتباط میان زبان حقوقی و تولید واقعیت قضایی است. زبان حقوقی یک زبان تخصصی، نمادین و گفتمانی است که معانی را محدود، جهت‌دهی و تثبیت می‌کند. زمانی که قاضی از عباراتی چون «تفسیر موسع»، «تفسیر مضیق»، «عرف»، «روح قانون»، «قاعده فقهی» یا «مصلحت اجتماعی» استفاده می‌کند، در واقع در حال تولید معناست. انتخاب نوع استدلال یا ارجاع به یک اصل خاص، بخشی از فرآیند معناسازی است که می‌تواند مفاهیم جرم، مسئولیت، ادله اثبات یا مصادیق مجازات را دگرگون کند (Rabi et al., 2025).

حل و فصل دعاوی، بر تولید معنا، تنظیم رویه‌ها و جهت‌دهی به نظم کیفری تأثیر مستقیم می‌گذارند (Hosseini, 2004). سیاست جنایی قضایی در ایران را باید در چارچوب ساختار حقوقی و سیاسی کشور تحلیل کرد. نخستین نکته آن است که نظام قانونگذاری ایران بر پایه اصول قانون اساسی و فقه اسلامی استوار است و بسیاری از قواعد کیفری از منابع فقهی اقتباس شده‌اند. این ویژگی، علاوه بر ایجاد پشتوانه‌ای شرعی برای تصمیمات قضایی، به تفسیرپذیری گسترده نصوص نیز منجر می‌شود؛ زیرا متون فقهی ماهیتی اجتهادی و تفسیری دارند (Hosseini, 2004). از همین‌جا است که نقش دستگاه قضایی در تعیین حدود و دامنه قواعد کیفری پررنگ می‌شود. قاضی در ایران نه به‌منزله «مجری صرف قانون»، بلکه به‌عنوان یک فقیه، حقوق‌دان، وظیفه دارد نصوص کیفری را در چارچوب اصول فقهی و مقاصد شریعت تفسیر کند (Azimzadeh Ardabili & Hesabi, 2011). کنار این ساختار فقهی، قانون اساسی ایران نیز با پیش‌بینی اصولی مانند «اصل تفسیر قانون توسط قاضی»، «اختیارات دیوان عالی در ایجاد رویه وحدت» و «جایگاه شوراهای حل اختلاف»، به دستگاه قضایی نقش فعال‌تری در شکل‌دهی سیاست جنایی داده است. بنابراین، سیاست جنایی قضایی در ایران بر دو پایه استوار است: نخست، تفسیر قضایی قوانین کیفری؛ و دوم، ایجاد رویه‌های قضایی که عملاً نقش قانون مکمل را ایفا می‌کنند (Azimzadeh Ardabili & Hesabi, 2011).

یکی از مهم‌ترین ابعاد سیاست جنایی قضایی در ایران، نقش قاضی در مواجهه با خلأهای قانونی است. به دلیل سرعت تحولات اجتماعی، ظهور جرایم نوپدید و پیچیدگی‌های حقوقی جدید، قانونگذار همیشه توان پاسخ‌گویی به همه نیازها را ندارد. در چنین شرایطی، قاضی ناگزیر است برای اجرای عدالت کیفری به اصول کلی، قواعد فقهی و مقاصد شریعت مراجعه کند. این امر در حوزه‌هایی همچون جرایم سایبری، جرایم اقتصادی پیچیده، مسائل

برساخت‌گرایی قضایی همچنین بر نقش زمینه اجتماعی در شکل‌دهی معانی قضایی تأکید می‌کند. قاضی در خلأ تصمیم نمی‌گیرد؛ بلکه در بستر گفتمان‌های اخلاقی، سیاسی، فرهنگی و حقوقی هر دوره عمل می‌کند. به همین دلیل است که آرای قضایی در دوره‌های مختلف، درباره موضوعی واحد، معناهای متفاوتی تولید می‌کنند. مثلاً مفهوم «عفت عمومی»، «نظم عمومی»، «مصالح اجتماعی» یا «حقوق بزه‌دیده» در هر دوره دچار تحول می‌شود، زیرا دستگاه قضایی تحت تأثیر تغییرات اجتماعی به بازآفرینی این معانی می‌پردازد (Sadeghi Fasaie & Parvin, 2011). این ویژگی، برساخت‌گرایی قضایی را به پدیده‌ای تاریخی، گفتمانی تبدیل می‌کند. یکی از پیامدهای مهم برساخت‌گرایی قضایی، شکل‌گیری «رویه قضایی» است. رویه‌ها مجموعه‌ای از آرای تکرار شده‌اند که به‌مرورزمان به معیار، قاعده و نهایتاً بخشی از سیاست جنایی تبدیل می‌شوند. بنابراین، رویه قضایی یک پدیده کاملاً برساخته است: ابتدا قاضی معنا را تولید می‌کند، سپس این معنا در پرونده‌های مشابه تکرار می‌شود، و در نهایت به یک هنجار قضایی تبدیل می‌گردد (Mirmajidi et al., 2016). این فرآیند نشان می‌دهد که بخش قابل‌توجهی از سیاست جنایی نه در قانونگذاری، بلکه در دستگاه قضایی ساخته می‌شود.

سیاست جنایی قضایی

سیاست جنایی در هر نظام حقوقی مجموعه‌ای از تدابیر تقنینی، قضایی، اجرایی و اجتماعی است که با هدف پیشگیری از وقوع جرم، واکنش به رفتارهای مجرمانه و تأمین عدالت کیفری اعمال می‌شود (Lazerges, 2009). در ایران، سیاست جنایی به دلیل ساختار خاص حقوقی، فقهی، ماهیت چندمنبعی قانونگذاری، و نقش پررنگ دستگاه قضایی در تفسیر و اعمال قانون، ویژگی‌هایی متمایز دارد. در این میان، سیاست جنایی قضایی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین لایه‌های سیاست جنایی، جایگاهی بنیادین در شکل‌دهی واکنش کیفری دولت دارد؛ زیرا تصمیمات قضات، افزون بر

بزه‌دیدگی مدرن، و پدیده‌های جدید اخلاقی، نمود بیشتری دارد (Najafi Abrandabadi, 2012). این قابلیت انعطاف‌پذیر نظام قضایی ایران، هم مزیت و هم چالش محسوب می‌شود. مزیت از آن جهت که امکان واکنش به موقع به جرایم نوظهور را فراهم می‌کند؛ و چالش از آن حیث که ممکن است به گسترش دامنه تفسیرهای قضایی و ناهمگونی رویه‌ها منجر شود. در این راستا، دیوان عالی کشور به‌عنوان عالی‌ترین مرجع قضایی، نقشی کلیدی در تنظیم سیاست جنایی دارد. آرای وحدت رویه دیوان عالی، ابزار مهمی برای یکسان‌سازی رویه‌ها و هدایت دستگاه قضا در مسیر مشخص است (Ebrahimi & Haqqani, 2022). اگرچه دیوان عالی در ساختار رسمی نظام حقوقی به‌مثابه نهاد تفسیرکننده قانون معرفی می‌شود، اما در واقعیت عملی، این نهاد نقش سیاست‌گذار کیفری را نیز بر عهده دارد. تصمیمات دیوان در مواردی همچون تفسیر قوانین مربوط به حدود، تعزیرات، مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، شرایط قصاص یا ارزیابی ادله اثبات، آثار مهمی بر سیاست جنایی می‌گذارند. به همین دلیل، بسیاری از پژوهشگران معتقدند که سیاست جنایی قضایی در ایران بدون توجه به کارکرد دیوان عالی قابل فهم نیست (Najafi Abrandabadi, 2003).

علاوه بر دیوان عالی کشور، شعب تخصصی مانند دادگاه‌های انقلاب، دادگاه‌های اطفال و نوجوانان، شعب ویژه اقتصادی، و محاکم رسیدگی به جرایم سایبری نیز نقش بسزایی در توسعه سیاست جنایی دارند. این محاکم با مواجهه مستمر با مسائل تخصصی، به تولید معانی جدید و ایجاد رویه‌های خاص کمک می‌کنند. برداشت قضات از مفهوم «فساد فی الأرض»، «ارتباطات غیرمجاز»، «جرایم اقتصادی سازمان‌یافته»، یا «سوءاستفاده از داده‌های شخصی»، در عمل سیاست جنایی را شکل می‌دهد. این برداشت‌ها اغلب در قانون تصریح نشده‌اند، اما در فرآیند رسیدگی از حالت تفسیر فردی به صورت‌بندی گفتمانی تبدیل می‌شوند و

بدین‌سان، برساخت قضایی سیاست جنایی را تقویت می‌کنند. یکی از ویژگی‌های مهم سیاست جنایی قضایی در ایران، تأثیرپذیری آن از مبانی فقهی است. در بسیاری موارد، برای حل مسائل کیفری، قاضی به قواعدی چون «درء»، «لاضرر»، «قاعده ید»، «اصل اباحه»، «قاعده حرمت اعانه بر اثم»، یا «قاعده اهم و مهم» استناد می‌کند. استفاده از این قواعد، انعطاف‌پذیری و پویایی سیاست جنایی را افزایش می‌دهد، اما در عین حال به تفسیرپذیری گسترده و خطر شخصی‌شدن معناهای قضایی نیز می‌انجامد. همین امر ضرورت ایجاد نظام نظارت تخصصی و توسعه رویه‌های وحدت‌بخش را برجسته می‌سازد (Hosseini, 2004).

رابطه برساخت‌گرایی قضایی و سیاست جنایی

رابطه میان برساخت‌گرایی قضایی و سیاست جنایی از بنیادین‌ترین مباحث در تحلیل نظام‌های حقوق کیفری است. این رابطه بیانگر آن است که سیاست جنایی، امری ثابت، صرفاً تقنینی و ازپیش‌طراحی‌شده نیست، بلکه به‌طور مستمر در فرآیندهای قضایی ساخته، بازآفرینی و تثبیت می‌شود. در این چارچوب، قاضی به‌عنوان کنشگری فعال، نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌دهی به سیاست جنایی دارد؛ زیرا تصمیمات او نه صرفاً اجرای قانون، بلکه نوعی معناسازی و تولید قواعد عملی است که نظم کیفری را شکل می‌دهند. بنابراین، برای شناخت سیاست جنایی ایران، بررسی نحوه تأثیرگذاری برساخت‌گرایی قضایی یک ضرورت معرفتی و روشی است.

نخستین گام در فهم این رابطه، درک این نکته است که سیاست جنایی، برخلاف تصور رایج، تنها محصول قانونگذاری نیست. قانونگذاری، چارچوب‌های اولیه را فراهم می‌کند، اما کهن‌الگوهای جرم‌انگاری، شیوه‌های اعمال مجازات، حدود اختیارات نهادهای کیفری، و جهت‌گیری‌های واکنش اجتماعی، در عمل توسط دستگاه قضایی تفسیر و اجرا می‌شوند. به بیان دیگر، قانون ظرفیت‌های خام را در اختیار قاضی قرار می‌دهد، اما معنا و کارکرد

مجرمانه» و «تهدید علیه امنیت»، مفاهیمی ثابت و بی‌زمان نیستند. دستگاه قضایی در هر دوره، این مفاهیم را متناسب با نیازهای اجتماعی و گفتمان مسلط بازتعریف می‌کند. این بازتعریف‌های قضایی، سیاست جنایی را به مسیرهای جدید هدایت می‌کند. برای مثال، قاضی می‌تواند از طریق تفسیر موسع یا مضیق، دامنه جرم‌انگاری را توسعه یا محدود کند. بدین ترتیب، مفهوم‌سازی قضایی نقشی تعیین‌کننده در جهت‌گیری سیاست جنایی پیدا می‌کند (Azari & Mirmajidi, 2021).

وجه دیگر رابطه، بعد گفتمانی سیاست جنایی است. دستگاه قضایی در عمل بخشی از گفتمان رسمی قدرت است و از طریق رویه‌ها، ادبیات قضایی، استدلال‌ها و گزاره‌های حقوقی، به بازتولید گفتمان کیفری مسلط می‌پردازد. این گفتمان نه تنها بر شیوه برخورد با مجرم اثر می‌گذارد، بلکه در شکل‌دهی تصور جامعه از جرم و عدالت نیز نقش دارد. برای نمونه، اگر دادگاه‌ها رویکرد سختگیرانه‌تری نسبت به جرایم اقتصادی در پیش بگیرند، این رویکرد به تدریج به هنجار گفتمانی و سپس به سیاست جنایی غالب تبدیل می‌شود. بنابراین، قضاوت نه صرفاً یک کنش حقوقی، بلکه یک کنش گفتمانی است که در ساختن واقعیت کیفری نقش دارد. از سوی دیگر، برساخت‌گرایی قضایی می‌تواند ابزار اصلاح سیاست جنایی باشد. زمانی که قوانین با تحولات اجتماعی هماهنگ نیستند یا از کارآمدی لازم برخوردار نیستند، قاضی می‌تواند با تفسیرهای هدف‌محور و مصلحت‌محور، فاصله میان قانون و واقعیت را کاهش دهد. این مذاکرات گفتمانی میان قاضی و نص، به به‌روز شدن مفاهیم کیفری، تقویت حمایت از بزه‌دیدگان و سازگارتر شدن سیاست جنایی با نیازهای جامعه کمک می‌کند. نمونه‌هایی از این رویکرد را در تقویت جایگاه بزه‌دیدگان، حمایت از اطفال و نوجوانان، یا تفسیرهای نوین در حوزه جرایم اینترنتی می‌توان مشاهده کرد (Abdollahi & Tavakkoli, 2023).

تجلیات برساخت‌گرایی در آرای قضایی

واقعی این ظرفیت‌ها در مرحله اعمال قانون مشخص می‌شود. درست در همین نقطه است که برساخت‌گرایی قضایی وارد عرصه سیاست جنایی می‌شود و نقش قاضی از مجری قانون به «سیاست‌گذار عملی» ارتقا می‌یابد (Mirmajidi et al., 2016). یکی از مهم‌ترین ابعاد این رابطه، نقش تفسیر قضایی در شکل‌دهی سیاست جنایی است. قانون کیفری، چه در قالب قوانین موضوعه و چه در قالب قواعد فقهی، حاوی متونی است که نیازمند تفسیرند. ابهام، اجمال، تعارض، و سکوت نصوص، فضای گسترده‌ای برای تفسیر ایجاد می‌کند. قاضی با تکیه بر دانش تخصصی، اصول حقوقی، اصول فقهی، ملاحظات اجتماعی و حتی تجربه زیسته خود، به بازآفرینی معنا می‌پردازد. این فرآیند برساختی باعث می‌شود که یک ماده قانونی در حوزه‌های مختلف، تفسیرهای متفاوتی بیابد و پیامدهای کیفری متنوعی ایجاد کند. بنابراین، سیاست جنایی واقعی نه در «متن»، بلکه در «تفسیر متن» شکل می‌گیرد. در سطح دوم، رویه‌های قضایی نقطه اتصال مستقیم میان برساخت‌گرایی قضایی و سیاست جنایی‌اند. رویه، محصول تکرار آرای قضایی در موضوعات مشابه است. زمانی که یک تفسیر قضایی در پرونده‌های متعدد به کار گرفته می‌شود و مورد پذیرش محاکم بالاتر قرار می‌گیرد، به مرور تبدیل به یک هنجار عملی می‌شود. این هنجار، اگرچه قانونی مصوب نیست، اما در عمل نقش قانون را ایفا می‌کند. به این ترتیب، سیاست جنایی در جریان قضاوت ساخته می‌شود و سپس از طریق رویه‌ها به سیاست جنایی حاکم بدل می‌گردد (O'Neill, 2016). در ایران، نقش دیوان عالی کشور در تثبیت آرای وحدت رویه، نمونه بارز این فرآیند است، جایی که یک رأی قضایی تبدیل به قاعده‌ای الزام‌آور برای کلیه محاکم می‌شود. سومین ارتباط مهم میان برساخت‌گرایی قضایی و سیاست جنایی، در سطح تولید مفاهیم کیفری است. مفاهیمی همچون «عفت عمومی»، «فساد فی الأرض»، «جرم سازمان‌یافته»، «سوءاستفاده از داده‌ها»، «رضایت»، «مسئولیت کیفری»، «اراده

برساخت‌گرایی قضایی هنگامی معنا پیدا می‌کند که در عرصه عمل و در آرای قضایی به صورت عینی قابل مشاهده باشد. آرای صادره از محاکم، صرف‌نظر از ماهیت کیفری، مدنی یا عمومی خود، همواره بازتابی از فرآیندهای معناسازی اند؛ فرآیندهایی که در آنها قاضی میان نص قانونی، واقعیت اجتماعی، گفتمان حقوقی و شرایط پرونده پیوند برقرار می‌کند و معنای نهایی را از خلال این روابط می‌سازد. بنابراین، مطالعه تجلیات برساخت‌گرایی در آرای قضایی، در حقیقت تحلیل لحظه‌هایی است که در آنها «قانون» نه به عنوان متن ثابت، بلکه به مثابه سازه‌ای پویا ظهور می‌کند (Alvarez et al., 2025). نخستین و مهم‌ترین تجلی برساخت‌گرایی در آرای قضایی، تفسیر قانون است. تفسیر در ظاهر عملی فنی و روش‌مند است، اما در عمق خود فرآیندی معناساز است (Hirokawa, 2002). هنگامی که قاضی میان تفسیر موسع، مضیق، هدف‌محور، تاریخی یا عرف‌محور یکی را انتخاب می‌کند، در واقع در حال انتخاب یک «چارچوب معنایی» است. این انتخاب تعیین می‌کند که قانون چگونه فهمیده شود و چه پیامدی ایجاد کند (Friedlander, 2011). دو قاضی ممکن است با استناد به یک ماده قانونی واحد، به دو نتیجه متفاوت برسند؛ زیرا هر یک از چارچوب‌های تفسیری متفاوتی استفاده کرده‌اند. بنابراین، معنا نه در متن، بلکه در فرآیند تفسیر ساخته می‌شود. تجلی دوم برساخت‌گرایی در تشخیص مصادیق است. بسیاری از مفاهیم قانونی مانند «عفت عمومی»، «اشاعه فحشا»، «سادگی یا پیچیدگی جرم»، «علم متهم»، «قصد مجرمانه»، «نظم عمومی» یا «جرم‌انگاری رفتارهای نوپدید» فاقد حدود روشن‌اند و تشخیص مصداق آنها به طور کامل برعهده قاضی است. در چنین مواردی، قاضی با تکیه بر گفتمان مسلط، برداشت‌های اجتماعی و فهم شخصی خود، به تعریف عملی مصادیق می‌پردازد. این امر نشان می‌دهد که مفهوم قانونی بدون برساخت قضایی قابلیت اجرا ندارد. برای نمونه، برداشت قضات از «رفتار مستهجن اینترنتی» یا

«تحصیل مال نامشروع» در دوره‌های مختلف تاریخی بسیار متفاوت بوده است، زیرا مصادیق توسط قاضی ساخته می‌شوند نه اینکه از پیش تعیین شده باشند (Mirmajidi et al., 2016). در بسیاری از آرای قضایی، به ویژه در حوزه جرایم پیچیده و نوظهور، قاضی ناگزیر است مفاهیمی را بسط دهد که در قانون به صورت صریح پیش‌بینی نشده‌اند. برای مثال، توسعه مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی، تفاسیر نوین از جرم‌انگاری داده‌های دیجیتال، تفسیر جدید از مشارکت و معاونت در بستر فضای مجازی، یا کاربرد قواعد فقهی برای مسائل مدرن، نمونه‌هایی از این توسعه مفهومی‌اند. در این حالت، قاضی نه تنها با تفسیر قانون، بلکه با تولید معنای جدید نقش‌آفرینی می‌کند. این امر یکی از بارزترین جلوه‌های برساخت‌گرایی قضایی است، زیرا معنایی که پیش‌تر در نظام کیفری وجود نداشت، در رأی جدید به وجود می‌آید و بعدها ممکن است در قالب رویه تثبیت شود. جلوه دیگر برساخت‌گرایی، ارجاع به مفاهیم فراحقوقی است. قاضی در بسیاری از پرونده‌ها برای تکمیل استدلال خود به عرف، اخلاق، اصول اجتماعی، روان‌شناسی جرم، ادبیات جرم‌شناسی و حتی گفتمان سیاسی، اجتماعی زمانه استناد می‌کند. این استنادها ماهیتی برساختی دارند، زیرا قاضی از بیرون قانون معنایی را وارد متن حقوقی می‌کند و دامنه تفسیر را گسترش می‌دهد. نمونه‌های بارز این وضعیت را می‌توان در آرای یافت که بر مبنای «مصلحت اجتماعی»، «حمایت از کیان خانواده»، «حفظ امنیت عمومی» یا «صحت معاملات عرفی» صادر شده‌اند. این ارجاعات به عوامل غیرحقوقی، نقش قاضی را از مفسر صرف به معمار معنا گسترش می‌دهد.

تجلی دیگر این تئوری انتخاب اصول حقوقی یا فقهی برای حل مسائل کیفری است. در پرونده‌های دشوار، قاضی میان اصول متعدد حق انتخاب دارد؛ مانند اصل تفسیر مضیق، اصل آزادی، اصل تسلیط، قاعده درء، قاعده لاضرر یا مصالح اجتماعی. هر

تحول بوده است. این دگرگونی‌ها نشان می‌دهد که قانون ثابت است، اما معنای آن در فرآیند برساختی قضاوت تغییر می‌کند. این تغییرات تاریخی، مهم‌ترین شاهد بر این واقعیت‌اند که دستگاه قضایی به‌طور مستمر در حال ساختن و بازسازی سیاست جنایی است.

قلمرو برساخت قضایی در سیاست جنایی ایران

قلمرو برساخت قضایی در سیاست جنایی ایران حوزه‌ای گسترده، چندلایه و پویا است که در آن قاضی نه‌تنها مفسر قانون، بلکه معنا ساز، هنجارآفرین و یکی از بازیگران اصلی سیاست‌گذاری کیفری محسوب می‌شود. در نظام حقوقی ایران، ساختار منابع کیفری، انعطاف‌پذیری قواعد فقهی، وجود خلأها و ابهامات قانونی، و تغییرات اجتماعی سریع، همگی شرایطی را فراهم کرده‌اند که نقش برساختی قاضی در سیاست جنایی برجسته‌تر از بسیاری از نظام‌های حقوقی دیگر باشد. مطالعه قلمرو این برساخت، نشان می‌دهد که سیاست جنایی در ایران، به میزان قابل‌توجهی در فضای قضایی «ساخته» می‌شود، نه صرفاً در مرحله قانونگذاری. بسیاری از مفاهیم موجود در حقوق کیفری ایران، چه در حوزه رفتارهای ممنوعه و چه در حوزه مسئولیت کیفری، ذاتاً تفسیری و ساخت‌یافتنی‌اند. مفاهیمی نظیر «عفت عمومی»، «نظم عمومی»، «اعمال منافی اخلاق»، «فساد فی‌الأرض»، «افساد»، «جرم‌انگاری داده‌ها و اطلاعات»، «تهدید امنیت»، «تحصیل مال از طریق نامشروع»، و «سوءنیت» در قانون تعریف دقیقی ندارند؛ بنابراین قاضی است که از طریق تفسیر و تشخیص مصداق، معنای عملی آن‌ها را می‌سازد (Nourbaha, 2011). این معناهای قضایی گاهی ممکن است محدودکننده و گاهی توسعه‌دهنده باشد، اما در هر صورت، آن‌ها سیاست جنایی را شکل می‌دهند. برداشت قضات از «مصادیق رفتار مجرمانه در فضای مجازی» به‌مرور زمان توسعه یافته و عملاً قلمرو یک حوزه جدید از سیاست جنایی را ساخته است (Goldouzian, 2009, 2016).

انتخاب، معنایی متفاوت برای حل پرونده ایجاد می‌کند. برای مثال، قاضی‌ای که به قاعده درء استناد می‌کند، در حوزه کیفری رویکردی مبتنی بر احتیاط و جلوگیری از مجازات‌های غیرمستند اتخاذ کرده است؛ درحالی‌که قاضی دیگر ممکن است با اتکا به «حفظ نظم اجتماعی» یا «مصلح عمومی» به نتیجه‌ای سخت‌گیرانه‌تر برسد. این تفاوت‌ها، فرآیند برساخت معنا در مرحله انتخاب اصول را نشان می‌دهد. در ضمن ارزیابی ادله در محاکم کیفری فرایندی صرفاً فنی نیست؛ بلکه مبتنی بر برداشت قاضی از شخصیت متهم، شرایط اجتماعی، نوع جرم، و میزان اهمیت صیانت از نظم عمومی است. برای مثال، اینکه قاضی شهادت، قرائن، علم شخصی یا گزارش کارشناسی را چگونه بسنجد، در نهایت به نوعی «ساختن حقیقت قضایی» منجر می‌شود. در برخی پرونده‌ها، قاضی با تفسیر موسع از علم قاضی، واقعیت را بر اساس قناعت وجدانی خود می‌سازد، درحالی‌که قاضی دیگر ممکن است همین ادله را ناکافی بداند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که حقیقت قضایی، امری ساخته‌شده و گفت‌مانی است، نه واقعیتی مطلق و بی‌تأثیر از ذهن قاضی. ذکر این نکته نیز ضروری است آرای که بارها تکرار می‌شوند، به‌تدریج تبدیل به رویه‌های ثابت و سپس قواعد الزام‌آور می‌گردند. این فرآیند، برساخت‌گرایی قضایی را از سطح فردی به سطح جمعی منتقل می‌کند؛ یعنی دستگاه قضا نه‌تنها از طریق تفسیر، بلکه از طریق تثبیت معنای قضایی در قالب رویه، به خلق سیاست جنایی می‌پردازد. در واقع، رویه قضایی تجلی جمعی برساخت‌گرایی است؛ چرا که از ترکیب آرای متعدد یک معنا، یک قاعده و نهایتاً یک سیاست حاصل می‌شود (Rabi et al., 2025).

در واقع مقایسه آرای صادره در بازه‌های زمانی مختلف نشان می‌دهد که مفاهیم واحد، تحت تأثیر گفتمان اجتماعی و حقوقی، تغییر معنای قابل‌توجهی یافته‌اند. برای مثال، برداشت قضات از «روابط نامشروع»، «مصادیق جرم رایانه‌ای»، «خصوصیات جرم اقتصادی» یا «رفتار منافی عفت» در دو دهه گذشته دستخوش

بسیاری از مسائل جدید، اعم از جرایم رایانه‌ای، جرایم اقتصادی سازمان‌یافته، پول‌شویی، جرایم مالی بین‌المللی، یا تعرض به داده‌های شخصی، در زمان تدوین قوانین فعلی وجود نداشتند یا به‌صورت کامل قابل پیش‌بینی نبودند. قانونگذار نیز غالباً با تأخیر به این مسائل واکنش نشان می‌دهد. در این فاصله، قاضی ناگزیر است با بهره‌گیری از اصول کلی، قواعد فقهی، تفسیر هدف‌محور و استناد به سیاست‌های کلان نظام، معنای جدیدی از قواعد کیفری استخراج کند (Delmas-Marty, 2014). این توسعه قضایی عملاً بخشی از قلمرو سیاست جنایی را می‌سازد؛ قلمروی که در قانون به‌صورت صریح پیش‌بینی نشده است ولی در رویه قضایی تثبیت می‌شود. این روند نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین عرصه‌های برساخت قضایی، مدیریت جرایم نوظهور و خلأهای تقنینی در ایران است. سومین محور قلمرو، به‌کارگیری اصول و قواعد فقهی در تفسیر قانون کیفری است. به دلیل مبانی فقهی نظام حقوقی ایران، قاضی در بسیاری از پرونده‌ها به اصولی همچون قاعده درء، لاضرر، حرمت اعانه بر اثم، تسبیب، قصد و اراده، یا قاعده اهم و مهم استناد می‌کند. این اصول، هرچند ریشه در فقه دارند، اما در مقام تطبیق، کاملاً برساختی‌اند؛ زیرا تعیین اینکه چه چیزی «ضرر» است، چه رفتاری «معاونت در اثم» تلقی می‌شود یا کدام مصلحت «اهم» محسوب می‌شود، به قضاوت و برداشت قاضی وابسته است. در نتیجه، قلمرو قواعد فقهی در سیاست جنایی، از طریق قضاوت و نه متن قانون، شکل می‌گیرد و توسعه می‌یابد. این ویژگی به سیاست جنایی ایران انعطاف‌پذیری می‌دهد، اما در عین حال به توسعه گسترده برساخت معنا نیز منجر می‌شود. رویه قضایی، حاصل تکرار آرای قضایی در موضوعات واحد و پذیرش آن‌ها از سوی محاکم بالاتر است. زمانی که یک معنا یا تفسیر خاص در چندین دادگاه به‌کار گرفته شود، به‌تدریج به «هنجار قضایی» تبدیل می‌شود و سپس بخش مهمی از سیاست جنایی را تشکیل می‌دهد. آرای وحدت رویه دیوان عالی کشور،

بارزترین مصداق این وضعیت‌اند؛ زیرا قاضی در آن‌ها به تعیین معنای واحد و الزام‌آور برای تمام محاکم می‌پردازد. از این منظر، قلمرو برساخت قضایی نه‌تنها فردی، بلکه جمعی است و ساختار سیاست جنایی را در سطح ملی جهت‌دهی می‌کند. قانون در بسیاری از جرایم تعزیری، دامنه‌ای از مجازات‌ها را پیش‌روی قاضی قرار می‌دهد. تعیین اینکه در نهایت کدام مجازات اعمال شود، بخشی از برساخت قضایی است. برای نمونه، در برخی جرایم، قاضی می‌تواند میان حبس، جزای نقدی، انفصال از خدمت، مصادره اموال، یا محرومیت از حقوق اجتماعی انتخاب کند. این انتخاب‌ها در واقع سیاست‌گذاری خرد قضایی‌اند که در مجموع بر سیاست جنایی کلان اثر می‌گذارند (Mirmajidi et al., 2016). بنابراین، سیاست جنایی ایران نه‌تنها در سطح قانونگذاری، بلکه در سطح «اعمال قانون» توسط قاضی شکل می‌گیرد و این اعمال، بخش مهمی از قلمرو برساخت قضایی را تشکیل می‌دهند. بسیاری از تحولاتی که در سیاست جنایی حمایتی ایران رخ داده‌اند، حاصل تصمیمات قضایی بوده‌اند، نه قانونگذاری. بهبود جایگاه بزه‌دیدگان، گسترش مفهوم خسارت معنوی، حمایت ویژه از کودکان و زنان، توجه به جرم‌دیدگان اقتصادی، و به رسمیت شناختن برخی حقوق شهروندی در فرآیند دادرسی، همگی بیشتر از حوزه قضایی نشئت گرفته‌اند. در این موارد، قاضی با تفسیر جدید از قواعد موجود، در عمل قلمرو حمایت کیفری را گسترش داده و سیاست جنایی را در راستای عدالت‌محوری برساخته است. سیاست جنایی پیشگیرانه، امروزه از ارکان سیاست جنایی نوین محسوب می‌شود و در ایران نیز بخش قابل‌توجهی از آن در محاکم شکل می‌گیرد. قاضی با هشدارها، الزام به دوره‌های آموزشی، تعهدهای رفتاری، اقدامات مراقبتی، یا تعیین مجازات‌های جایگزین، عملاً در حال ساختن بخش‌هایی از سیاست جنایی پیشگیرانه است. این اقدامات که در قانون غالباً

به صورت کلی بیان شده‌اند، در مرحله قضاوت معنا می‌یابند و دامنه آن‌ها توسط قاضی تعیین می‌شود.

آثار و پیامدهای بر ساخت‌گرایی قضایی در سیاست جنایی ایران

بر ساخت‌گرایی قضایی به عنوان رویکردی که نقش فعال قاضی را در تولید معنا و شکل‌دهی قواعد کیفری برجسته می‌کند، در سیاست جنایی ایران آثار و پیامدهای گسترده‌ای دارد. این پیامدها هم جنبه‌های مثبت و سازنده دارند و هم چالش‌ها و نگرانی‌هایی را ایجاد می‌کنند. بررسی این پیامدها برای ارزیابی کیفیت عدالت کیفری، انسجام نظام دادرسی و میزان پیش‌بینی‌پذیری قواعد کیفری در ایران ضروری است.

پیامدهای مثبت و ظرفیت‌های سازنده

۱. **پویایی و انعطاف‌پذیری سیاست جنایی:** یکی از برجسته‌ترین آثار مثبت بر ساخت‌گرایی قضایی، ایجاد پویایی در سیاست جنایی و جلوگیری از رکود تصمیم‌گیری کیفری است. نظام حقوقی ایران به دلیل ماهیت فقهی، تقنینی خود، گاه با خلأها یا ابهاماتی مواجه می‌شود که قانونگذار امکان یا فرصت واکنش فوری به آن‌ها را ندارد. در چنین شرایطی، قاضی با بهره‌گیری از اصول کلی و روش‌های تفسیری، می‌تواند خلأها را پوشش دهد و با واقعیت‌های نوپدید همراه شود. این پویایی، معیارهای سیاست جنایی را به روز نگاه می‌دارد و تصمیم‌گیری قضایی را با تحولات اجتماعی و تکنولوژیک هماهنگ می‌کند.

۲. **پر کردن خلأهای تقنینی و ایجاد کارآمدی:** در پرونده‌هایی که قانون ساکت یا مبهم است، قاضی ناچار است با تکیه بر معیارهای فقهی و اصول حقوقی، معنایی مشخص برای قانون استخراج کند. این فرایند، هرچند تفسیری است، اما در عمل نقش پر کردن خلأهای قانونی را دارد. برای مثال، در حوزه جرایم سایبری یا جرایم اقتصادی پیچیده، رویه قضایی در ایران پیش از قانونگذاری دست به تفسیر زده و دامنه مفاهیم کیفری را روشن

کرده است. نتیجه این روند، افزایش کارآمدی سیستم کیفری و جلوگیری از درماندگی محاکم در مواجهه با مسائل جدید است.

۳. **ارتقای حقوق بزه‌دیدگان:** بر ساخت‌گرایی قضایی در مواردی منجر به گسترش حمایت از بزه‌دیدگان شده است، به‌ویژه در حوزه‌هایی مانند خشونت خانگی، جرایم جنسی، جرایم مالی، و بزه‌دیدگی کودکان. قضات با بهره‌گیری از تفسیرهای حمایتی، دامنه حقوق بزه‌دیده را فراتر از متن قانون توسعه داده‌اند. این رویکرد به بهبود عدالت کیفری و افزایش مشروعیت اجتماعی دستگاه قضا کمک کرده است.

۴. **کمک به سیاست جنایی پیشگیرانه:** در سال‌های اخیر، محاکم ایران نقش مهمی در اجرای سیاست جنایی پیشگیرانه ایفا کرده‌اند. اعمال مجازات‌های جایگزین، الزام به شرکت در دوره‌های آموزشی، توجه به اصلاح و بازپروری، و اعمال مراقبت‌های قضایی نمونه‌هایی از این سیاست‌هاست. این اقدامات، اگرچه به‌ظاهر قضایی هستند، اما در عمل بخش مهمی از سیاست جنایی پیشگیرانه را بر ساخته‌اند.

پیامدهای منفی و چالش‌های بر ساخت‌گرایی قضایی

۱. **گسترش بیش از حد اختیارات قضایی:** یکی از مهم‌ترین پیامدهای منفی بر ساخت‌گرایی قضایی، گسترش بیش از حد اختیارات قاضی است. وقتی قاضی می‌تواند معانی جدید خلق کند، دامنه مفاهیم کیفری را توسعه دهد یا قواعدی نو بسازد، مرز میان قانونگذاری و قضاوت کمرنگ می‌شود. این امر خطر «قضازدگی سیاست جنایی» را ایجاد می‌کند؛ به این معنا که جهت‌گیری کیفری کشور نه بر اساس سیاست‌های کلان تقنینی، بلکه در قالب برداشت‌های فردی و پراکنده قضات شکل گیرد.

۲. **ناهمگونی و چندپارگی رویه‌ها:** بر ساخت‌گرایی قضایی ممکن است به ایجاد رویه‌های متفاوت و حتی متعارض در محاکم مختلف منجر شود. هنگامی که مفهوم قانونی در استان‌های مختلف یا حتی در شعب یک دادگاه، توسط قضات مختلف، متفاوت تفسیر

می‌شود، پیش‌بینی‌پذیری نظام کیفری کاهش می‌یابد. این ناهمگونی، امنیت قضایی را تهدید و اعتماد عمومی به عدالت کیفری را تضعیف می‌کند. در ایران، پرونده‌هایی مانند جرایم رایانه‌ای، موضوعات اخلاقی، یا ارزیابی ادله دیجیتال نمونه‌های روشنی از این ناهمگونی‌اند.

۳. تعارض با اصل قانونی بودن جرم و مجازات: اصل قانونی بودن جرم و مجازات، رکن بنیادین حقوق کیفری است که می‌گوید هیچ رفتاری بدون پیش‌بینی قانونی نباید جرم شناخته شود. اما هنگامی که قاضی از طریق تفسیر موسع یا توسعه مفهومی، دامنه رفتارهای مجرمانه را افزایش می‌دهد، این اصل در معرض خدشه قرار می‌گیرد. این خطر به‌ویژه در نظام حقوقی ایران که قوانین کیفری مرتبط با شریعت‌اند، حساسیت بیشتری دارد؛ زیرا تفسیرهای قضایی ممکن است خارج از حدود نصوص قرار گیرد.

۴. تأثیرپذیری از گفتمان سیاسی و اجتماعی: بر ساخت قضایی، فرآیندی خنثی نیست. قاضی ناگزیر تحت تأثیر هنجارها، انتظارات اجتماعی، فشارهای سیاسی یا برداشت‌های اخلاقی زمانه قرار دارد. بنابراین، ممکن است بر ساخت‌های قضایی در برخی حوزه‌ها روندی ایدئولوژیک یا سیاست‌زده پیدا کنند. این مسئله یکی از چالش‌های اساسی در حفظ استقلال و بی‌طرفی قوه قضاییه است. نمونه‌هایی از این وضعیت در برداشت‌های متفاوت از جرایم امنیتی، رسانه‌ای یا جرایم مرتبط با ارزش‌های فرهنگی مشاهده می‌شود.

پیامدهای ساختاری بر سیاست جنایی

برساخت‌گرایی موجب شده است که سیاست جنایی در ایران گاه در مسیرهایی حرکت کند که قانونگذار آن‌ها را پیش‌بینی نکرده است. به این ترتیب، نوعی «سیاست جنایی قضایی» شکل گرفته که در کنار سیاست جنایی تقنینی عمل می‌کند و گاه حتی از آن پیشی می‌گیرد. این امر می‌تواند نوعی دوپارگی در سیاست جنایی ایجاد کند. یکی از پیامدهای مهم برساخت قضایی، تبدیل آرای

مکرر به رویه و سپس به قاعده الزام‌آور است. در این حالت، قاضی عملاً به جای قانونگذار، بخشی از قواعد کیفری را تولید می‌کند. این ویژگی اگرچه برای ایجاد انسجام رویه‌ای مفید است، اما از منظر تفکیک قوا و مشروعیت هنجارهای کیفری قابل نقد است. برساخت‌گرایی قضایی با ایجاد امکان تفسیرهای متنوع، هم توان تقویت عدالت کیفری را دارد و هم خطر بی‌عدالتی را. در مواردی که تفسیرهای حمایتی به‌کار می‌روند، عدالت ترمیمی و حقوق بزه‌دیده تقویت می‌شود؛ اما در مواردی که تفسیرهای موسع به ضرر متهم اعمال می‌شوند، عدالت کیفری تضعیف می‌گردد. بنابراین، پیامد نهایی آن در گرو سازوکارهای نظارتی و سطح مهارت قضایی است. با وجود پیامدهای مثبت و منفی، برساخت‌گرایی قضایی پدیده‌ای اجتناب‌ناپذیر در سیاست جنایی ایران است. بنابراین، راهکار مناسب نه حذف آن، بلکه مدیریت و هدایت آن است. تقویت آموزش‌های تخصصی، توسعه آرای وحدت رویه، تدوین دستورالعمل‌های تفسیری، شفاف‌سازی استدلال‌های قضایی، و ارتقای استقلال قوه قضاییه می‌تواند نقش برساختی قضات را در مسیر قانونی و عادلانه هدایت کند.

نتیجه‌گیری

برساخت‌گرایی قضایی در سیاست جنایی ایران پدیده‌ای چندوجهی، پیچیده و تأثیرگذار است که نمی‌توان آن را صرفاً یک ویژگی فرعی یا تبعی در فرآیند قضایی دانست. مجموعه مبانی نظری، ویژگی‌های ساختاری نظام حقوقی ایران و شیوه‌های اعمال قانون توسط محاکم نشان می‌دهد که واقعیت کیفری در ایران به‌گونه‌ای اساسی از طریق فرآیندهای معناسازی قضایی شکل می‌گیرد. قانون به‌عنوان متن، ظرفیت و چارچوب کلی را فراهم می‌کند، اما معنای واقعی آن در دادگاه‌ها و توسط قضات ساخته، تکمیل و بازتولید می‌شود. این واقعیت، ضرورت شناخت و مدیریت نقش دستگاه قضایی در سیاست جنایی را بیش از پیش نمایان می‌سازد. بررسی مفهوم برساخت‌گرایی نشان داد که «معنا»

در امور اجتماعی از پیش موجود و ثابت نیست، بلکه در جریان کنش انسانی، زبان، گفت‌وگو و قدرت تولید می‌شود. این بنیان نظری وقتی در حوزه حقوق و قضاوت به کار گرفته شود، به ما می‌فهماند که قاضی یک «کاشف حقیقت» صرف نیست، بلکه نقش مهمی در ایجاد و تثبیت حقیقت قضایی و تعیین حد و مرز مفاهیم حقوقی دارد. از این منظر، آرای قضایی تنها تصمیماتی موردی نیستند، بلکه محصول فرآیندهایی هستند که در سطح اجتماعی و گفت‌وگویی هویت پیدا می‌کنند و بر لایه‌های مختلف سیاست جنایی اثر می‌گذارند.

در چارچوب سیاست جنایی ایران، این نقش برساختی قاضی به مراتب برجسته‌تر است. ساختار حقوقی ایران متکی بر منابع متفاوتی چون قانون اساسی، قوانین موضوعه، اصول فقهی، آرای وحدت رویه و رویه قضایی است. این چندمنبعی بودن، هم انعطاف‌پذیری فراهم می‌کند و هم فضای تفسیری گسترده‌ای ایجاد می‌نماید. بسیاری از مفاهیم کیفری نیز دارای مرزهای مبهم‌اند و بدون تشخیص قضایی قابل اعمال نیستند. بنابراین، قاضی در ایران ناگزیر است برای فهم و اجرای قانون، دست به تفسیر، تشخیص مصداق، توسعه مفهومی و حتی نوآفرینی معنا بزند. این اقدامات در کنار هم قلمرو گسترده‌ای برای برساخت قضایی در سیاست جنایی ایران ایجاد کرده‌اند. بررسی تجلیات برساخت‌گرایی در آرای قضایی نشان داد که قاضی چگونه در تصمیم‌گیری روزانه خود معنا تولید می‌کند. از تفسیر مفاهیم تا تعیین مصادیق، از توسعه مفاهیم تا ارزیابی ادله، همه و همه بخش‌هایی از فرآیند ساختن واقعیت قضایی‌اند. به‌ویژه در پرونده‌های جدید و مسائل نوظهور، مانند جرایم سایبری و جرایم اقتصادی سازمان‌یافته قضات ناچارند فراتر از متن قانون حرکت کنند و بر اساس اصول کلی یا معیارهای فقهی، معناهای جدید خلق کنند. این روندها نشان می‌دهد که برساخت‌گرایی قضایی در عمل یک فرآیند پویا و دائمی است.

تحلیل قلمرو برساخت قضایی در سیاست جنایی ایران نیز نشان داد که این برساخت‌ها نه تنها در تفسیر قانون، بلکه در تعیین دامنه جرم‌انگاری، توسعه مفاهیم کیفری، تشخیص شدت واکنش کیفری، ایجاد رویه‌های قضایی، حمایت از بزه‌دیدگان و حتی اجرای سیاست جنایی پیشگیرانه نقش دارند. دستگاه قضایی عملاً یکی از تولیدکنندگان اصلی سیاست جنایی است، به گونه‌ای که بسیاری از جهت‌گیری‌های کیفری کشور در دادگاه‌ها «ساخته» می‌شوند و صرفاً در مجلس «تصویب» نمی‌شوند. برساخت‌گرایی قضایی پیامدهای مثبت قابل توجهی نیز دارد. این رویکرد به پویایی قانون، واکنش سریع به مسائل جدید، انعطاف‌پذیری در مواجهه با تحولات اجتماعی، ارتقای حمایت از بزه‌دیدگان و توسعه سیاست جنایی پیشگیرانه کمک کرده است. در بسیاری از حوزه‌ها، از جمله جرایم نوپدید، کودکان و نوجوانان بزه‌دیده، خشونت خانگی یا جرایم اقتصادی پیچیده، نقش فعال قاضی در برساخت قضایی موجب شده است که عدالت کیفری به واقعیت‌های جامعه نزدیک‌تر شود. با این حال، پیامدهای منفی و چالش‌های مهمی نیز وجود دارد که نمی‌توان از آن‌ها چشم‌پوشی کرد. گسترش بیش از حد اختیارات تفسیری قضات می‌تواند به چندپارگی رویه‌ها و بروز تفاوت‌های چشمگیر در آرای محاکم منجر شود. این وضعیت پیش‌بینی‌پذیری را کاهش می‌دهد و موجب ناهمگونی در اجرای عدالت می‌شود. علاوه بر این، توسعه تفسیری بیش از حد می‌تواند با اصل قانونی بودن جرم و مجازات در تعارض قرار گیرد و مرز میان قانونگذاری و قضاوت را کمرنگ کند. همچنین، برساخت قضایی در برخی حوزه‌ها ممکن است تحت تأثیر گفتمان‌های سیاسی یا اجتماعی قرار گیرد و استقلال دستگاه قضایی را با چالش مواجه کند. آنچه از این مجموعه مباحث برمی‌آید این است که سیاست جنایی ایران برای کارآمدی و عدالت‌محوری، نیازمند مدیریت آگاهانه بر برساخت قضایی است. این مدیریت به معنای محدود کردن نقش قاضی نیست، بلکه هدف آن هدایت و تقویت

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

Criminal policy in Iran is shaped within a complex legal structure characterized by the coexistence of statutory law, Islamic jurisprudence, judicial precedent, and discretionary interpretation, a configuration that grants the judiciary—particularly judges—a constitutive role in the production of criminal meaning and practice. Unlike legal systems in which criminal policy is predominantly legislative, Iran's judicial system functions as a dynamic arena in which legal norms are interpreted, expanded, and operationalized through adjudication. In this context, the concept of judicial constructivism provides a powerful analytical framework for understanding how criminal realities are not merely applied but actively constructed within judicial processes. Judicial constructivism emphasizes that judges do not operate as neutral transmitters of legislative intent; rather, through interpretation, identification of legal instances, development of concepts, and formation of judicial practices, they participate directly in shaping criminal policy. This approach is particularly salient in Iran due to persistent legislative gaps, the emergence of novel forms of criminality, and the interpretive openness of both statutory and jurisprudential sources, all of which compel judges to engage in creative meaning-making (Alvarez et al., 2025; Mirmajidi et al., 2016; Rabi et al., 2025). Consequently, a substantial portion of Iran's criminal policy is produced in courts rather than in legislative chambers, rendering judicial constructivism

فرآیندهای برساختی در مسیر علمی، منسجم و قابل پیش‌بینی است. تدوین خطوط راهنمای تفسیری، افزایش شفافیت آرای قضایی، تقویت نظام آموزش قضات، کاربست اصول حقوقی شفاف‌تر، توسعه نظام آرای وحدت رویه، و افزایش ارتباط میان پژوهش‌های علمی و رویه قضایی از جمله اقداماتی است که می‌تواند نقش برساختی قضات را به فرصت تبدیل کند نه تهدید.

an indispensable lens for analyzing the causes and consequences of judicial influence over criminal justice orientations.

The theoretical foundations of judicial constructivism are rooted in broader constructivist traditions within the social sciences, which reject the assumption of fixed, value-neutral realities and instead view social facts as outcomes of interpretive, linguistic, and power-laden processes. Constructivist theory holds that meaning is generated through interaction, discourse, and institutional practice rather than discovered as an objective truth. From this perspective, law itself constitutes a socially constructed system of meanings that gains practical force only through interpretive acts. Classical formulations of social constructivism emphasize that norms, categories, and institutions are produced through processes of externalization, objectification, and internalization, whereby human interpretations become stabilized as social facts (Berger & Luckmann, 2020; Burr, 2015). When applied to law, this framework reveals that legal texts acquire operational significance only through judicial interpretation. Post-positivist critiques of legal objectivity further reinforce this insight by demonstrating that adjudication is inevitably shaped by historical context, dominant paradigms, and institutional power relations (Lopez & Scott, 2018). In this sense, judicial constructivism is not an aberration but an intrinsic feature of legal systems, particularly those, like Iran's, that rely on open-textured

norms, jurisprudential reasoning, and evaluative standards derived from moral, religious, and social considerations.

Within legal theory, judicial constructivism intersects with realist and sociological approaches that underscore the formative role of judges in legal outcomes. Legal realists famously argued that judicial decisions reflect social values, experiential judgments, and institutional constraints rather than mechanical deductions from legal rules. Judicial constructivism advances this insight by framing adjudication as a structured process of meaning production rather than subjective discretion alone. Judges operate within discursive limits imposed by legal language, jurisprudential traditions, and professional norms, yet within these limits they actively select interpretive frameworks, prioritize certain principles, and translate abstract norms into concrete rulings (Delmas-Marty, 2014; Friedlander, 2011). Language plays a central role in this process: legal terminology not only describes conduct but also categorizes, evaluates, and legitimizes it. The choice between restrictive and expansive interpretation, reliance on principles such as public order or social interest, and invocation of jurisprudential doctrines all contribute to the construction of legal reality. In Iran, where judges frequently draw upon both statutory provisions and Islamic legal principles, this constructive dimension is amplified, as interpretive plurality is structurally embedded in the legal system (Sadeghi Fasaei & Parvin, 2011; Stones, 2000).

Judicial constructivism manifests most clearly in the daily practices of courts, where legal meaning is produced through interpretation of statutes, identification of criminal instances, development of doctrinal concepts, and evaluation of evidence. Many key criminal law notions—such as public morality, public order, criminal intent, social harm, and emerging forms of illegality—lack precise statutory

definitions and acquire substance only through judicial reasoning. Judges, confronted with complex social realities and evolving forms of crime, must translate abstract norms into applicable standards, thereby constructing the contours of criminal liability (Hirokawa, 2002). In cases involving cybercrime, economic offenses, or moral crimes, judicial interpretation often precedes legislative clarification, effectively setting policy directions through precedent. Moreover, evidentiary assessment itself constitutes a constructive act, as judicial evaluation of testimony, expert reports, and circumstantial proof results in the formation of “judicial truth,” a reality shaped by interpretive judgment rather than objective certainty (Mirmajidi et al., 2016). Over time, repeated interpretive patterns crystallize into judicial practices that guide subsequent decisions, transforming individual constructions into institutionalized norms.

The interaction between judicial constructivism and Iran’s judicial criminal policy reveals a reciprocal relationship in which courts both reflect and generate policy orientations. Judicial criminal policy encompasses interpretive strategies, sentencing patterns, reliance on preventive or punitive measures, and approaches to victim protection, all of which are significantly influenced by judicial reasoning. In Iran’s multi-source legal order, judges frequently fill legislative gaps by invoking general principles of Islamic jurisprudence or constitutional values, thereby shaping policy outcomes in areas where statutory guidance is limited (Azimzadeh Ardabili & Hesabi, 2011; Hosseini, 2004). The Supreme Court, through unifying precedents, further consolidates these constructions by standardizing interpretations across the judiciary, effectively transforming judicial reasoning into binding policy instruments (Najafi Abrandabadi, 2003). This dynamic enables adaptability and

responsiveness to new forms of criminality but simultaneously raises concerns regarding consistency, predictability, and the balance of powers. As judicial interpretations accumulate, they may produce a de facto criminal policy that diverges from legislative intent, underscoring the judiciary's role as an active policy actor rather than a passive implementer (Azari & Mirmajidi, 2021; O'Neill, 2016).

The consequences of judicial constructivism for Iran's criminal policy are therefore ambivalent, encompassing both constructive capacities and structural risks. On the positive side, judicial constructivism enhances flexibility, allowing the criminal justice system to respond effectively to emerging crimes, social transformations, and normative gaps. It facilitates victim-oriented interpretations, supports preventive measures, and enables context-sensitive sentencing practices that align law with social realities (Abdollahi & Tavakkoli, 2023). However, these benefits are counterbalanced by potential drawbacks, including excessive expansion of judicial discretion, fragmentation of judicial practices, and tension with the principle of legality. Divergent interpretations across courts can undermine legal certainty, while expansive constructions of criminal norms risk encroaching upon legislative prerogatives. Moreover, judicial meaning-making may be influenced by dominant social or political discourses, raising concerns about neutrality and equality before the law. These dual effects highlight the necessity of managing judicial constructivism through coherent interpretive guidelines, enhanced judicial training, transparent reasoning, and stronger mechanisms for harmonizing judicial practice, ensuring that the constructive role of judges contributes to criminal justice without compromising legal certainty or the rule of law.

In conclusion, judicial constructivism constitutes an inherent and influential dimension of Iran's judicial criminal policy, reflecting the structural realities of a multi-source legal system and the practical demands placed upon judges in addressing complex and evolving forms of criminality. Criminal law in Iran does not operate as a static set of commands but as a living normative order continuously shaped through judicial interpretation and practice. Recognizing this reality does not entail rejecting the principle of legality or diminishing the role of legislation; rather, it calls for a conscious and regulated engagement with the constructive capacities of the judiciary. By acknowledging judges as active participants in the formation of criminal policy and by providing institutional frameworks that guide and discipline interpretive practices, Iran's criminal justice system can harness the adaptive strengths of judicial constructivism while mitigating its risks. Ultimately, a balanced approach that integrates interpretive dynamism with doctrinal coherence is essential for advancing criminal justice, safeguarding legal certainty, and enhancing the overall effectiveness of judicial criminal policy.

References

- Abdollahi, A. A., & Tavakkoli, F. (2023). Populist aspects of Iran's judicial criminal policy and its resulting harms. <https://civilica.com/doc/1694358>
- Akbari Beyragh, H., Barakat, B., & Ranjbar, F. (2023). Investigating the relationship between power, body, and social construction of gender in the novels "Your Redness is from Me" and "Learned from Satan and Burned". *Literary Research*, 20(81), 9-44. <https://doi.org/10.2634/Lire.20.81.9>
- Alvarez, L. M., Velasquez, M. P. L., & Jassir, M. J. (2025). The Constructivist Perspective. In *THE TRILOGY ON THE ROLE OF THE INTERNATIONAL CRIMINAL COURT FROM NON-POSITIVIST PERSPECTIVES PART II* (pp. 181).
- Azari, H., & Mirmajidi, S. (2021). Empirical study of child marriage crime in Iran's legislative and judicial discourse from a critical criminology

perspective (Using social constructionism method).

- Azimzadeh Ardabili, F., & Hesabi, S. (2011). Criminal policy and the evolution of its concept. *Journal of Legal Excellence*, 4(15), 113-134.
- Berger, P., & Luckmann, T. (2020). *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. Elmi Farhangi. <https://doi.org/10.2307/j.ctv1f886rp.22>
- Burr, V. (2015). *Social constructionism*. Ney. <https://doi.org/10.4324/9781315715421>
- Delmas-Marty, M. (2014). *Great systems of criminal policy*. Mizan Publishing.
- Ebrahimi, S., & Haqqani, M. (2022). The share of directives in formulating judicial criminal policy. <https://civilica.com/doc/1722061>
- Friedlander, M. D. (2011). Adjudicating in the Kingdom of Ends: A Constructivist Response to the Hart/Dworkin Debate. *U. Ill. L. Rev.*, 1387.
- Ghadami, M. T. (2011). Laclau and Mouffe's discourse analysis theory and its critique. *Cultural and Social Ma'refat (Knowledge)*(2), 91-124.
- Goldouzian, I. (2009). *Essentials of general criminal law (3 - 2 - 1)*. Mizan Publishing.
- Goldouzian, I. (2016). *Iran's general criminal law*. University of Tehran.
- Hirokawa, K. H. (2002). Dealing with uncommon ground: the place of legal constructivism in the social construction of nature. *Va. Envtl. LJ*, 21, 387.
- Hosseini, S. M. (2004). *Criminal policy in Islam and in the Islamic Republic of Iran*. Samt and University of Tehran Press.
- Lazerges, C. (2009). *Criminal policy*. Yalda Publications.
- Lopez, J., & Scott, J. (2018). *Social construction*. Ney Publishing.
- Luzik, D. (2019). *A new approach to social issues analysis*. Amirkabir.
- Mirmajidi, S., Habibzadeh, M. J., Farajiha, M., & Omid, J. (2016). Constructionist analysis of the criminalization process in Iran based on the theory of social reality of crime. *Journal of Criminal Law Research*, 4(14).
- Naghibzadeh, A., & Khoshkjan, Z. (2013). Social action from the perspective of meaning and social constructionism. *Scientific and Research Quarterly of International Relations Studies*, 3(7), 9-35.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2003). *From penal policy to criminal policy, an introduction to criminal policy*. Mizan Publishing.
- Najafi Abrandabadi, A. H. (2012). *Discussions in criminal sciences "Lectures"*.
- Nourbaha, R. (2011). *Foundations of general criminal law*. Bar Association Publishing.
- O'Neill, M. (2016). Constructivism, constitutionalism and the EU's area of freedom security and justice post-Lisbon. *European law review*, 41(3), 412-423.
- Rabi, M., Sheikh al-Eslami, A., & Fouladian, M. (2025). Analysis of crimes against national and state lands from the perspective of social constructionism theory: Rethinking the concept of ownership and state sovereignty. *Scientific Quarterly of Modern Jurisprudence and Law*, 13(33). <https://doi.org/10.22034/jml.2025.2043803>
- Sadeghi Fasaei, S., & Parvin, S. (2011). Crime: Constructed by subjectivity, discourse, and power. *Quarterly Journal of Legal Research*.
- Sandu, A. (2010). Constructive-postmodern approaches on the philosophy of law. *Postmodern Openings*, 1(3), 23-34.
- Stones, R. (2000). *Key sociological thinkers*. Markaz.
- Tavakkol, M. (2005). *Sociology of science and knowledge*. Samt.